

مبارزات طبقاتی مبتنی بر سوسیالیسم انقلابی

مقدمه

سوسیالیسم انقلابی مبتنی بر تئوری‌های مارکسیسم است. مارکس با تئوری‌های علمی خود از سنن رایج غیردموکراتیک در سوسیالیسم زمان خود جدا شده و مرز مشخص کشید. در مارکسیسم اصل‌رهایی بشر، بر پایه‌ی اصل خودرهایی و رهایی از پایین استوار است. این اصل تضاد مستقیم با فرقه‌گرایی‌ای دارد که از زمان بعد از لنین و روی کار آمدن استالینیزم در چپ جهانی ریشه دوانید، حتی جریانات تروتسکیستی در سطح بین‌المللی و چپ ما هم در ایران از آن بی‌بهره‌نماند. البته به شکل پراکنده اقداماتی در جهت اصلاح این معضل انجام شده، اما در مرحله‌ای نیست که بتواند با تکیه بر اعتماد توده‌اشار کارگری و زحمتکش، تشکیلاتی انقلابی با برنامه انقلابی برای استراتژی انقلابی پیاده کند. این حالت به مانند بدنی می‌ماند که سر نداشته باشد. در نتیجه، آنچه که امروز و به ویژه بعد از خیزش اخیر زن و مرد جوان ما در صحنه خیابان‌ها و بعد از تکرار آن به کرات حداقل از سال 1388 تا کنون باید برای ما بدهی شده باشد، دلیل نافرجام ماندن این مبارزات است.

به عقیده‌ی ما نافرجامی این نوع خیزش‌های خود به خودی (با تمام از جان‌گذشتگی و فداکاری بهترین فرزندان کشور) حتی اگر بنا به نظر برخی فرصت طلب، به سرنگونی این رژیم منتهی شود) به

دلیل نداشتن دید یا نگرش علمی به چگونگی مبارزات طبقاتی و نداشتن تحلیل از مرحله‌ای از تاریخ بشری است که ما در آن زندگی می‌کنیم. به عبارت دیگر، مانند آن است که ما بخواهیم آسمان خراشی را بنا کنیم اما معتقد باشیم که فقط به مقدار زیادی گاه گِل احتیاج داریم که روی هم سوار کنیم، در حالی که اصلاً در رشته‌ی آرشیکت و به ویژه در زمینه‌ی ساختن برج‌های بلند هیچ‌گونه آگاهی و تجربه‌ی علمی نداشته باشیم.

اگر به این آگاهی برسیم که تضادهای طبقاتی و مبارزات حاصل از آن‌ها تابع قوانین علمی خود هستند، آنگاه می‌توانیم از تنوری‌های مارکس برای قدم برداشتن در مسیر پیروزمندی استفاده کنیم. متأسفانه حتی آنانی که با عقاید مارکس‌شناسی داشته‌اند، اغلب در تعبیر مفاهیم مارکسیستی دچار اشتباه شدند که تأثیر تعیین‌کننده‌ای در بکارگیری مفاهیم مارکسیستی داشته است. خیلی از مارکسیست‌های بعد از مارکس بر این اعتقاد بودند که فلسفه‌ی مارکسیزم، «ماتریالیزم دیالکتیک» است. اما شخص مارکس در نوشته‌هایش هرگز از واژه‌ی ماتریالیزم دیالکتیک استفاده نکرده و آنچه که در آثار تاریخی باقی‌مانده گویای این است که ظاهراً انگلس بعد از مارکس از عنوان «فلسفه‌ی ماتریالیزم دیالکتیک» استفاده کرده و بعد هم در بین‌الملل دوم بکار گرفته شد و سپس پلخانف در آموزش‌هایش آن را تکرار کرده و متداول نمود. از آنجایی که پلخانف پدر مارکسیزم روسی و آموزگار همه‌ی جناح‌های سوسیال‌دموکراسی روسی بود، این دیدگاه را در میان همه جریانات چپ آن زمان از لنین گرفته تا تروتسکی

متداول کرد. لازم به اشاره است که لنین و تروتسکی در ادامه‌ی فعالیت خود، از این دیدگاه پلخائف جدا شدند، اما درک کلی در زمینه‌ی ماتریالیزم دیالکتیک در میان همه‌ی جریانات باقی ماند. جالب توجه است که اشاره کنیم که این دیدگاه تنها چیزی است که میان استالینیست‌ها، مانوئیست‌ها و تروتسکیست‌ها در سطح بین‌المللی مشترک است.

این در حالی است که اگر آثار مارکس را به زبان‌های آلمانی، انگلیسی، فرانسوی بخوانیم، ملاحظه می‌کنیم که مارکس در نقدش از فلسفه‌ی هگل در حقیقت از آنچه که «فلسفه» نامیده می‌شود، انتقاد کرده و معتقد بود که از دیدگاه علمی فاقد ارزش است و به همین ترتیب، «ماتریالیزم» فوئرباخ را هم ناقص می‌دید. از این نظر، باید گفت که مارکسیزم نه دیدگاهی است ماتریالیستی و نه ایدئالیستی و از هر دوی این‌ها فراتر رفته و حتی تناقض بین آن‌ها را هم حل می‌کند. توجه به این دیدگاه تازه اساس شناخت از مارکسیزم است.

مارکسیزم را می‌شود «فلسفه پراکسیس» نامید. «پراکسیس» در زبان آلمانی به عملی گفته می‌شود که هدفمند باشد، یعنی عملی که برای منظور خاصی انجام می‌شود و در فرانسه از لفظ «پراتیک» استفاده می‌شود. در فارسی اما بهتر است ما به همان لفظ آلمانی یعنی «پراکسیس» اکتفا کنیم تا با مفهوم متداول لغت «پراتیک» اشتباه نشود. پس «پراکسیس» نه یعنی تنها یک «عمل» که یعنی عملی که با فکر و هدف خاصی انجام می‌گیرد.

کتاب ایدنولوژی آلمانی مارکس در واقع حاصل درک دقیق مارکس از فلسفه‌ی هگل و ماتریالیسم فوئرباخ و بیرون آمدن از درون آن دو و رسیدن به دیدگاه علمی «پراکسیس» بود و برای نوشتن آن از تزه‌های فوئرباخ به عنوان پایه‌های این کتاب استفاده نمود. متأسفانه ترجمه‌های فارسی موجود از تزه‌های فوئرباخ و ایدنولوژی آلمانی از نظر مفهوم مورد نظر مارکس حاوی اشتباهات بسیاریند و شاید بهتر باشد به ورژن‌های آلمانی، انگلیسی و یا فرانسه آن‌ها رجوع نمود.

به طور خلاصه می‌توان گفت که در حالی که ماتریالیسم فوئرباخ فقط عین یا ابژه در خارج از ذهن ما را در نظر می‌گیرد و ایدئالیسم هگل برعکس آن، یعنی ذهن یا سوژه را بر دنیای عین یا ابژه غالب می‌سازد، مارکس در حقیقت رابطه بین این دو را که همان پراکسیس باشد، تعیین کننده می‌داند. مارکس معتقد بود که نه روح بر ماده و نه ماده بر روح تقدم دارد، بلکه در پراکسیس هم از جنبه ذهنی یعنی تفکر خود باید استفاده کرد و هم از جنبه عینی که واقعیت پیش روی باشد تا به تحلیلی حقیقی رسید. یعنی عمل با هدف خاص که پراکسیس بشر در دنیای خارج از ذهن‌اش باشد، هست که به «شناخت» می‌رسد. لذا از ترکیب تفکر و عمل هدفمند نتیجه‌ای حاصل می‌شود که «شناخت» را شکل می‌دهد. ذهنیتی که ما از دنیای خارج از ذهن خود داریم در واقع حاصل پراکسیس ما است که مستقیم بر عین یا دنیای خارج از ذهن تأثیر می‌گذارد.

از این رو دیدگاه مارکسیسم، دیالکتیک را رابطه بین ذهن و عین و بالعکس رابطه بین عین و ذهن می‌بیند. به همین دلیل ارجحیت بشر بر

سایر حیوانات نیز به این دلیل است که بشر می‌تواند با تفکر و پراکسیس خود، بر دنیای عینی تأثیر گذاشته و آن را تغییر دهد. لذا دیدگاه انقلابی دیدگاهی است که باور دارد که ذهن با دید انتقادی به عین قادر است آن را تغییر دهد. براین اساس، درست یا غلط بودن هر تفکری در واقع در عمل اثبات می‌شود.

یک دید انقلابی دیگر مارکس این است که اگر بشر با تفکر و پراکسیس خود می‌تواند دنیای عینی خود را تغییر دهد، پس می‌تواند انقلاب کند. این انقلاب اول به شکل خوددگرگونی بر روی خود او تأثیر می‌گذارد. به عبارت دیگر، همزمان با ایجاد تغییر در دنیای عین، دیدگاه یا ذهنیت خود را هم تغییر می‌دهد. این روند، حرکتی است دائمی، یعنی یک فرد و یا یک نسل دائم در حال تغییر است و تغییر حرکتی است بی‌انتهای و در این روند است که ذات بشر هم شکل می‌گیرد، یعنی در نتیجه روابط اجتماعی و تغییراتی که در دیدگاهش ایجاد می‌شود. لذا ذات بشر مثل علم که هرگز ثابت نمی‌ماند، هستی‌ای مطلق و خداگونه نیست و دائم در حال تغییر و رشد است.

روند تاریخی

از اینرو است که در مارکسیزم به روند تاریخی هر چیز نگاه می‌کنیم و این نگرش را علمی می‌دانیم و برای حل معضلات اجتماعی نیز باید با نگاهی تاریخی با آن‌ها برخورد کرده و از برخوردها و تحلیل‌های مقطعی خود را برحذر داریم. این بدان معنا است که برای حل معضلات

سیاسی و اجتماعی و اقتصادی جامعه امروز باید این معضلات را از دیدگاه تاریخی بررسی کرد تا بتوان پراکسیس مناسب برای آن یافت. از نظر تاریخی جوامع بشری دوره‌هایی را پشت سر گذاشته و امروزه در دوره‌ی سرمایه‌داری بسر می‌برند. جامعه‌ی ما هم خارج از این روند تاریخی نیست، یعنی با وجود اینکه در ایران، مراحل تاریخی دوره‌های مختلف جوامع بشری غربی طی نشده، بدان معنا نیست که هم اکنون در دوره‌ی دیگری جدا از دوره‌ی سرمایه‌داری بسر می‌بریم. بعد از انقلابات دموکراتیک بورژوایی فرانسه که نهایتاً باعث انحلال فنودالیزم شد، عوامل زیادی دست به دست هم داد و زمان زیادی برد تا جامعه بشری به مرحله‌ای رسید که بتواند از فنودالیزم عبور کرده و به سیستم سرمایه‌داری برسد. یکی از این عوامل بسیار مؤثر، ساختار جهانی خود سیستم سرمایه‌داری بود. از آنجایی که سیستم سرمایه‌داری تنها با افزایش هر چه بیشتر سود می‌تواند ادامه حیات بدهد، سرمایه‌داران از همان ابتدا مجبور بودند که همیشه تمام نیروی خود را بر یافتن بازارهای بیش‌تر برای فروش بیش‌تر بگذارند. یک عامل مؤثر دیگر این بود که از همان ابتدا، بر تجار و سرمایه‌داران اولیه روشن بود که برای رقابت بهتر نیاز به مواد اولیه‌ی بهتر و بیش‌تر دارند. پس بازار و مواد اولیه از زمان رشد بورژوازی در جوامع فنودالی عوامل تعیین‌کننده‌ای در موفقیت و رشد سرمایه‌داری بود. بسیاری از این مواد اولیه همیشه در کشورهای خود آن‌ها یافت نمی‌شد و به طور خلاصه می‌توان گفت که از همان ابتدا مجبور بودند با بسیاری از کشورهای دورافتاده معامله کنند. ابتدایی‌ترین شکل این

معامله خرید مواد اولیه از این کشورها و فروش کالاهای ساخته شده به آن‌ها بود. بحث در چارچوب چگونگی این معاملات که ناشی از خصلت کلاهدراری و دزدی سرمایه‌داری است در این مقاله نمی‌گنجد. البته بعدها عوامل دیگری هم بین این سرمایه‌داران و کشورهای دیگر جهان رابطه ایجاد کرد، مثل جنگ. جنگ و تخریب و بازسازی اجباری و مورد نیاز مجدد، زمینه‌ای بسیار پُرسودی برای سرمایه‌داری بوده است.

بهر حال منظور این است که در طول عمر سیستم سرمایه‌داری، خواه ناخواه کشورهایی که هنوز انقلاب دموکراتیک بورژوازی نکرده بودند، درگیر نظام اقتصادی و سیاسی سرمایه‌داری شدند. یعنی از آنجایی که سرمایه‌داری نیاز به مواد اولیه این کشورها و نیز بازار آن‌ها برای فروش کالاهای ساخته شده داشت، این کشورها به شکل ناقص تبدیل به کشورهای سرمایه‌داری شدند. یعنی در این کشورها هیچ چیز به شکل متعارف رشد و به نحوی که در کشورهای پیشرفته جلو می‌رفت، عمل نمی‌کرد. برای نمونه در ایران، پا به پای بیسوادی کامل در شهرهای کوچک و دهات، در شهرهای بزرگی مثل تهران، حسابدار و بانکدار تربیت می‌کردند تا تبدالات بانکی سرمایه‌داران از طریق این بانک‌ها با بانک‌های غربی روان‌تر و سریع‌تر انجام گیرد. این‌گونه افراد و رژیم حاکم وقت همه عموماً عوامل دولت‌های غربی سرمایه‌داری بودند. برای نمونه در زمان شاه دروازه‌های تمدن در حالی باز می‌شد که اکثریت مردم جامعه نه تنها هنوز بی‌سواد بودند، بلکه از حداقل‌های حقوق دموکراتیک مثل داشتن مسکن، آب و برق،

بهداشت و درمان محروم بودند. حتی در تهران. اما دروازه‌های تمدن، کافه تریاهای چشم‌گیر و با اداب رسوم غربی را در بالای شهر متداول کرده بود. تا کارگزاران غربی برای وقت تفریح خود جایی را داشته باشند و احساس غربت نکنند.

منظور اینکه کشوری مثل ایران بدون برخوردار شدن از حقوق دموکراتیک متداول در کشورهای سرمایه‌داری، از بالا و بدست کارگزاران خارجی، وارد اقتصاد سرمایه‌داری جهانی شد و برای این منظور از نظر سیاسی نیز باید سیاست روز کشور با این اقدام‌ها همخوانی می‌داشت. البته برای ایرانی که همیشه در گذشته استعمار را تجربه کرده بود، تحت سیاست خارجی زندگی کردن، امری عادی بود. نکته مورد نظر در اینجا این است که وقتی سرمایه‌داری شکل جهانی به خود گرفت و لنین آن را «امپریالیسم» نامید، کشورهای پیرامونی در زمینه‌ی رشد اقتصادی و اجتماعی تابع سیاست‌های کشورهای امپریالیستی شدند. به این معنا که دیگر مثل دوره‌ی استعمار امپریالیسم، یعنی در ایران دوره‌ی ماقبل رضاخان، قشر ثروتمند و مرفه‌ای که وابسته به امپریالیسم نباشد و بتواند به اصطلاح بورژوازی ملی را شکل دهد، نمی‌توانست شکل بگیرد. اگر هم خانواده‌هایی از قبل باقی مانده بود، در سیاست هیچ نقشی نداشتند. البته در زمان محمدرضا پهلوی، ما مصدق را داشتیم که به شکلی به عنوان بورژوازی ملی جلوی امپریالیسم انگلس و آمریکا ایستاد، اما دیدیم که چگونه آمریکا علیه او کودتا کرد و محمدرضا شاه فراری را باز گرداند.

پس از مصدق دیگر به هیچ وجه چنین قشری در جامعه‌ی ایران درست نشد و آنچه شکل گرفت بورژوازی کاملاً وابسته و سرسپرده امپریالیسم آمریکا بود و سیاست و اقتصاد ما همچنان با اهداف بورژوازی غرب گره خورده و ادامه پیدا کرد. جریانات چپ ما در انقلاب 57 فکر می‌کردند که خمینی نماینده‌ی بورژوازی ملی و بازار ایران است و از او به همین دلیل حمایت کردند، در حالی که خمینی در واقع عامل امپریالیسم آمریکا بود برای سرکوب انقلاب با دوز و کلک مذهبی به قدرت رسید. در عین حال فراموش نکنیم که سرمایه‌داری در این مقطع از تاریخ خود به شکل جهانی یا گلوبال درآمده، یعنی حالا دیگر نه تنها سرمایه‌داری به شکل امپریالیستی خود عمل می‌کند که بکارگیری کارگر هم شکل جهانی یافته است. یک کالای صنعتی دیگر در یک کشور از ابتدا تا انتها ساخته نمی‌شود و هر قطعه آن در جایی از جهان ساخته می‌شود و این بدان معنا است که نه تنها طبقه‌ی سرمایه‌دار شکل ملی خود را از دست داده و جهانی شده، بلکه طبقه‌ی کارگر هم در سطح بین‌المللی از تعلقات ملی خود بیرون آمده و به شکل جهانی در ساخت کالا نقش دارد. این امر در نتیجه، ثابت می‌کند که دیگر امکان گذار از مراحل کلاسیک تاریخی نیز وجود ندارد. اگر ایران بورژوازی ملی مستقل و غیر وابسته به غرب ندارد، چطور می‌تواند انقلاب دموکراتیک بکند؟! و اگر این بورژوازی وابسته به سرمایه‌داری گلوبالیزه شده است، چطور می‌تواند خواسته‌های پیش پا افتاده مردم تحت ستم را برآورده کند، در حالی که حتی در خود کشورهای امپریالیستی مثل آمریکا، آلمان، انگلستان، فرانسه و... هم

تمام مزایایی که طبقه‌ی کارگر در گذشته بدست آورده بود، یکی پس از دیگری از آن ستانده می‌شود؟! مزایایی مانند دستمزد متناسب با تورم، حق تعلق به اتحادیه، حق اعتصاب، اعتراض (که با سرکوب شدید پلیس روبرو شده و به هیچ نتیجه‌ای نمی‌رسد) آزادی‌های فردی‌ای که به علت فقر مفرط از دست می‌رود (مثل بسیار از جوانان و خانواده‌های جوان که مجبور می‌شوند به خانه والدین خود باز گردند، زیرا قادر به تأمین مخارج خود نیستند). چنین سیستمی چگونه می‌تواند نیازهای ابتدایی کشورهای مثل ایران را برآورده کند.

درس تاریخی از این بحث یکی این می‌تواند باشد که دوران انقلابات دموکراتیک بورژوایی در سطح جهانی گذشته، زیرا اکنون همه جای جهان تحت کنترل اقتصادی و سیاسی سرمایه داری گلوبالیزه شده می‌باشد. با نگرش مارکسیستی به تاریخ، اکنون ما در دوره‌ای از تاریخ هستیم که باید سرمایه داری را پشت سر گذاشته و در پی انقلابات سوسیالیستی برای گرفتن مستقیم قدرت به دست خود طبقه کارگر باشیم، نه به دنبال انقلابات دموکراتیک، زیرا انقلاب دموکراتیک در این مقطع به معنای این است که رژیم جمهوری اسلامی برود و یک رژیم دست نشانده دیگر به جای آن بیاید. همان‌طور که شاه رفت و جایش رژیمی بدتر آمد، حالا هم جمهوری اسلامی برود، امپریالیزم آمریکا قطعاً رژیم فاشیست تری را به روی کار می‌آورد. نمونه آن، آوردن طالبان در افغانستان، پس از برداشتن حکومت دست نشانده‌ی قبلی خود آمریکا است. ما دیگر نباید ساده

لوحانه دل خود را به خواسته‌های واهی خوش کنیم. خواسته‌هایی که دیگر امکان عملی شدن ندارد.

انقلاب بعدی در ایران

در مبارزات اخیر در ایران، همه گونه مطالباتی به درستی مطرح شد. مثلاً از آزادی حجاب و آزادی های فردی تا رهایی از فقر مطلق در شعارها و حرف‌های جوانان ما که در خیابان‌ها جان خود را به کف دست گرفته بودند، دیده می‌شد. این خواسته‌ها کاملاً درست و به جا است. سنوال و اشکال کار در این است که چه قدرتی قادر به برآورده کردن این نیازها و خواسته‌ها است. همه ما می‌دانیم که جمهوری اسلامی آن قدرتی نیست که بتواند کوچک ترین قدمی به عقب بردارد. جمهوری اسلامی در اولین مرحله از عقب نشینی اش سرنگون می‌گردد و کارش نه تنها در ایران که در تمام کشورهای اسلامی که در آن‌ها کلی سرمایه‌گذاری کرده هم تمام می‌شود. در نتیجه بسیار اساسی و تعیین کننده است که قبل از سرنگون کردن این رژیم، به شکلی علمی و مارکسیستی به شرایط بنگریم و برای این انقلابی که خواهانش هستیم با آگاهی و آموزش از تاریخ قدم برداریم تا امکان رسیدن به خواسته هایمان را به بهترین شکل فراهم سازیم.

برای این منظور باید متوجه باشیم که شرایط سرمایه داری جهانی امروز با زمان شاه بسیار متفاوت و در واقع برای مردم عادی بسیار بدتر شده است. همه می‌بینیم که بسیاری از زمینه‌های اقتصادی و مزایای اجتماعی که در زمان شاه دولتی بود، امروز به بخش

خصوصی سپرده شده که دارد تمام سرمایه‌های ملت را بالا می‌کشد. این امر به این دلیل نیست که این تنها جمهوری اسلامی است که دارد این‌طور حق و حقوق مردم را می‌چاپد، بلکه به این دلیل است که سرمایه‌داری به چنین مرحله‌ای رسیده که باید تا جایی که زورش می‌رسد، لقمه نان را از گلوئی اقشار زحمتکش و کارگر جامعه بیرون بکشد. همان‌گونه که در بالا هم گفتیم آنچه در ایران اتفاق افتاد در سایر کشورهای جهان از جمله خود کشورهای صنعتی غربی هم در حق طبقه‌ی کارگر و اقشار زحمتکش آن جوامع رخ داده و ادامه دارد. از این جهت است که حتی اگر جمهوری اسلامی هم برود، هر رژیم سرمایه‌داری دیگری که روی کار بیاید، باز هم وضع تغییر اساسی نمی‌کند، بلکه فقط میزان سرکوب و خفقان افزایش می‌یابد.

سرمایه‌داری در ایران و کشورهای مثل ایران، اکنون در مرحله‌ای است که نمی‌تواند حتی خوراک، پوشاک، بهداشت عمومی، سرپناه یا آموزش و پرورش را برای اقشار کارگری و زحمتکش فراهم آورد، زیرا همه این‌ها از میزان چاپیدن آن‌ها می‌کاهد. پس نباید از هیچ رژیمی که وابسته به امپریالیزم جهانی باشد، انتظار داشت نیازهای مردم را برآورده کند. لذا پیش از اینکه بگوییم ما آزادی می‌خواهیم یا ما شکم سیر یا دارو و پزشک می‌خواهیم یا از دیکتاتوری و خفقان جانمان به لب آمده، باید فکر کنیم که چطوری و توسط چه قدرتی ما می‌توانیم از این ستم رها شده و به این نیازهای مبرم خود دست یابیم.

انقلاب سوسیالیستی یعنی چه؟

در اینجا به این نتیجه می‌رسیم که برای رسیدن به هر یک از خواسته‌های به حق و نیازهای مبرمان یک راه بیش تر نداریم و آن این است که نه تنها باید قدرت را از دست طبقه‌ی حاکم بگیریم که باید قدرت را خود، بدست بگیریم، یعنی خود طبقه تحت ستم؛ خود طبقه کارگر و زحمتکش که 43 سال است این همه ستم را تحمل کرده! باید متکی به نیروی خود، انقلاب کرد. در شعارها بسیار شنیده شده «مرگ بر ستمگر چه شاه باشه چه رهبر!». این بسیار عالی است به شرط اینکه ما آمادگی گرفتن قدرت را در خود ببینیم و اصولی عمل کنیم و به روش علمی مارکس، پراکسیس را فراموش نکنیم.

به عبارت دیگر، به این اعتقاد رسیده باشیم که برای برداشتن دولت سرمایه داری به طور کلی، باید فراتر از سرنگونی رژیم جمهوری اسلامی رفته و قدرت را بدست خود بگیریم و اجازه ندهیم هیچ نیروی ستمگر دیگری ما را گمراه کرده و به جای این رژیم بنشیند. این تغییر به معنای تغییر سیستم سرمایه داری به سیستم سوسیالیستی است؛ زمانی که جامعه از وجه مالکیت خصوصی به وجه مالکیت اجتماعی می‌رود. به همین ترتیب، برنامه برای یک اقتصاد سوسیالیستی یعنی چگونگی رفتن از وجه تولید سرمایه داری به وجه تولید سوسیالیستی.

از اینرو باید دید که چه طبقه‌ای از جامعه منافعش در اقتصاد وجه تولید سوسیالیستی است؛ یعنی در سیستم سوسیالیستی چه طبقاتی از جامعه ذینفع هستند. در جامعه‌ی امروزی ما، این تنها اقشار تحت ستم

طبقه‌ی کارگر است که منافعش با منافع اجتماعی گره خورده. این حرف یعنی چه؟ این حرف یعنی این اقشار فقیر و زحمتکش جامعه هستند که مثلاً اگر بهداشت و درمان، اجتماعی و رایگان گردد، می‌توانند از دارو و درمان استفاده کنند و میزان مرگ و میرشان را کاهش دهند؛ یعنی مثلاً وقتی تولید مواد غذایی در جامعه به مقدار نیاز همه مردم کشور انجام گیرد و از نظر بها هر کس بر حسب توانش پول بدهد تا شکم خود و خانواده اش را سیر کند، شب سرگرسنه زمین نگذارد؛ یعنی مسکن سازی نه برای سود بردن بلکه برای تأمین نیاز همه و به ویژه مردم زحمتکش و فقیر اقشار کارگری باشد، تا هیچ‌کس کارتن خواب نگردد، در حالی که عده‌ای در کاخ‌های لوکس بسر می‌برند؛ یعنی نیازهای مادی یک خانواده کارگری چه از نظر پیدا کردن کار و چه امکانات اولیه زندگی طوری فراهم باشد که چیزی به عنوان کودکان کار نداشته باشیم و همه کودکان بدون استثناء مشغول مدرسه رفتن و درس خواندن باشند و پدر و مادر از بابت تأمین نیازهای کودکان خود در مدرسه نگرانی نداشته باشند، زیرا آموزش و پرورش تمام نیازهای آموزشی دانش آموزان را تا سطح عالی دانشگاه تأمین می‌کند. به این می‌گویند داشتن منافع مشترک با منافع جمع. یعنی وقتی همه در آسایش باشند، آسایش من و تو هم بیش‌تر می‌شود.

این منفعت جمعی تنها در جامعه‌ی کمونیستی ممکن خواهد شد و جامعه‌ی کمونیستی تنها در گرو انقلاب سوسیالیستی‌ای که بدست طبقه‌ی کارگر به ثمر برسد، امکان‌پذیر است. در انقلاب سوسیالیستی طبقه‌ی کارگر با منحل کردن اقتصاد سرمایه‌داری، قادر خواهد بود تا

کنترل اقتصاد کشور را بدست گرفته و منافع طبقه‌ی خود را تأمین کند، یعنی تمام مطالبات و نیازهای طبقه‌ی تحت ستم کنونی بدست خود طبقه برآورده شود.

آنچه واضح است این است که در جامعه‌ای مثل جامعه‌ی ایران طبقه‌ای به نام خرده بورژوا وجود دارد که از اقشار بسیار وسیعی تشکیل شده که دارای منافع قشری یکسان نیستند. خرده بورژوازی به اصطلاح بالای شهری را می‌توان تا حدی این‌طور تعریف کرد که از استادان دانشگاه‌ها و پزشکان، متخصصان، مهندسان و تکنوکرات‌ها گرفته تا یک مغازه دار در یک پاساژ مدرن؛ این‌ها همه کار می‌کنند، اما محتاج نان شب نیستند و میزان درآمد خود را اغلب سالانه می‌سنجند و برنامه‌ریزی می‌کنند، اما اغلب مثل سرمایه دار از دیگران بهره‌کشی نمی‌کنند، لاقبل در اینجا منظور آن‌هایی هستند که از دسترنج دیگران سود نمی‌برند؛ خرده بورژوازی متوسط از دیگران بهره‌کشی نمی‌کند، درآمد بخور و نمیری دارد، مثل دکاندارها، کارمندان ادارات و نظیر این‌ها؛ قشر تحتانی این طبقه که بسختی امرار معاش می‌کند، بیش‌ترین وجه مشترک را با طبقه‌ی کارگر دارد، مثل دست فروشان و کسانی که کارهای فصلی دارند و غیره. از میان این لایه در جامعه، طبقه‌ی کارگر نیاز به حمایت قشر تحتانی و قشر متوسط دارد. قشر متوسط شاید جملگی به مبارزات انقلابی نپیوندند، مثل برخی از دانشجویان و معلمان در مبارزات اخیر. اما آنچه که مهم است این است که بخش‌هایی دیگر به خرده بورژوازی فقیر می‌پیوندند، مثل دانشجویان فارغ التحصیلی که بیکارند و یا کار

شایسته رشته خود ندارند. این‌ها متحدین طبقه‌ی کارگر در انقلاب هستند و طبقه‌ی کارگر با جذب این اقشار و حفظ رهبری انقلاب، می‌تواند رژیم حاکم را ساقط و قدرت سیاسی را بدست بگیرد. این قشر متوسط خرده بورژوازی را باید با دقت متحد خود کرد، زیرا تنها زمانی متحد طبقه‌ی کارگر می‌شود که مطمئن باشد در مسیر مبارزه آسیب نمی‌بیند. طبقه‌ی مرفه هم عمدتاً متحد بورژوازی می‌شود، زیرا منافعش بیش تر با بورژوازی گره خورده و موقعیت اقتصادی و اجتماعی‌اش را نمی‌خواهد به خطر بیندازد.

رهبری، سازماندهی و استراتژی انقلابی

برای پیروزی در مبارزات و به ثمر رساندن انقلاب، نیروهای انقلابی و پیشتاز طبقه‌ی کارگر باید خود را سازماندهی کرده و برنامه‌ی انقلابی و هدف انقلابی خود که گرفتن قدرت بدست طبقه‌ی خود را از پیش مشخص کرده و بینش و آگاهی طبقاتی داشته و نسبت به انقلاب صادق و متعهد باشند. این سازماندهی توسط حزب «ونگارد» یا پیشتاز طبقه‌ی کارگر صورت می‌گیرد که با سازماندهی، وظیفه‌ی رشد و جذب اعتماد توده مردم طبقه‌ی خود را دارد و در شرایط امروزی باید اصول مخفی کاری را رعایت کند. با پیشرفت مبارزات که ناشی از اعتلای انقلابی می‌رسد (یعنی زمانی که در جامعه قدرت دوگانه ایجاد می‌گردد). در این مقطع رژیم بسیار تضعیف شده و عقب نشینی می‌کند و سرنگونی اش حتمی می‌گردد. در این مرحله این

تشکیلات حزبی از مرحله‌ی پیشتاز انقلابی به مرحله‌ی حزب طبقه‌ی کارگر یا حزبی که انقلاب را به ثمر می‌رساند، می‌رسد. در این مرحله و پس از پیروزی انقلاب، شوراهای انقلابی طبقه‌ی کارگر شروع به شکل گرفتن می‌کنند. این شوراها در حقیقت نهادهای سیاسی طبقه‌ی کارگر بعد از انقلاب هم محسوب می‌شوند. یعنی تمام اقشار کارگری تحت ستم که انقلاب کرده، نمایندگان طبیعی خود را برای تشکیل شوراهای انقلابی انتخاب می‌کنند که بلافاصله پس از پیروزی انقلاب ارگان‌های قدرت و سیاسی طبقه‌ی کارگر را بدست می‌گیرند.

در این مرحله که در حقیقت، مرحله‌ی گذار از سرمایه‌داری به فاز اول کمونیزم است و به «دوران گذار» معروف است، جامعه باید اقتصاد سرمایه‌داری را به طور کلی نابود کرده و آن را کاملاً زیر و رو کند. در جامعه‌ی سرمایه‌داری هم هنوز گفته‌ی مارکس، صدق می‌کند و سیستم بر روی سرش قرار دارد، باید آن را واژگون کرده و به روی پا قرار داد.

برای این منظور و حفظ هژمونی طبقه‌ی کارگر، دولت کارگری باید «حق وتو» داشته باشد. «حق وتو» یعنی اول باید مقاومت بورژوازی را درهم بشکند و بتواند جلوی موارد سیاسی یا اقتصادی‌ای که به بازگشت سرمایه‌داری کمک می‌کند را بگیرد. یعنی از احیای سرمایه‌دار جلوگیری کند. از اینجا مفهوم «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» بیرون می‌آید، زیرا دیکتاتوری در اینجا نه به معنای اقتدارگرایی که به معنای همان داشتن حق وتو است. یعنی در حالی که

همه‌ی افراد در جامعه حتی سرمایه دارهای قبلی، دارای همان حقوق و آزادی‌هایی هستند که بقیه جامعه از آن برخوردار است، اما از این آزادی نمی‌توانند برای بازگشت سرمایه داری استفاده کنند و به دسیسه‌های سرمایه‌داری جهانی پیوسته و به انقلاب خیانت کنند. در چنین مواردی این حق از آن‌ها گرفته می‌شود. این است مفهوم «دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا» در عمل و در «دوران گذار». این هژمونی و حق و تو در دست دولت انقلابی یعنی شوراهای انقلابی طبقه‌ی کارگر که ارگان‌های سیاسی دولت دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا هستند.

ناگفته نماند که منظور از بورژوازی باقی مانده در کشور و در این مرحله، نه سران رژیم‌های سرمایه داری قبلی، وابستگان و جیره خوارانشان است. آن‌ها در این مرحله یا از کشور فراری شده و یا دستگیر گشته و محاکمه می‌شوند. بورژواهای مورد نظر در این مرحله لایه‌های تحصیلکرده و فعالی هستند که کمبودشان دولت انقلابی را می‌تواند به نابودی بکشد، مثل تکنوکرات‌ها، متخصصان. در غیر این صورت، طبقه‌ی کارگری که قدرت را به تازگی بدست گرفته، بدون کمک و حضور این لایه‌ها دچار مشکلات اساسی، مثل نداشتن برق، آب، دارو، پزشک و سایر نیازهای ضروری می‌شود که در حقیقت می‌تواند کمک به شکست انقلاب و بازگشت سرمایه داری کند. دولت انقلابی طبقه‌ی کارگر در حالی که با سرمایه داران نظام قبلی به هیچ وجه مسامحه نمی‌کند و در تمام زمینه به ویژه در زمینه اقتصادی و بین‌المللی دست آنان را از قدرت کاملاً قطع می‌کند، باید با

لایه مرفه متخصصان و تکنوکرات های خود کنار بیايد و با برآوردن کردن مطالبات آن ها از نظر مالی و موقعیت، آنان را تشویق به باقی ماندن در کشور بکند؛ آنان یکی از عوامل تعیین کننده ی پیشبرد اقتصادی سوسیالیستی هستند.

حزب کمونیست نیز در این مرحله، حساس ترین نقش را دارد زیرا در حقیقت رژیمی است که از طرف شوراهای پرولتاری انتخاب می شود، تا به امور کلی مثل رسیدگی به روابط بین المللی، رسیدگی کند. این حزب تنها حزبی است که در هر مرحله هدفش دادن قدرت و امکانات به شوراهای است. این حزب در ماهیت قابل مقایسه با احزاب بورژوازی نیست، زیرا پس از ناپودی سرمایه داری در سطح جهانی، بطور طبیعی خود را منحل می کند، زیرا در این مرحله نیازی به حزب یا یک رژیم انقلابی دیگر نیست.

موارد استفاده از مجلس مؤسسان

نقش مجلس مؤسسان انقلابی در این میان چیست؟ مجلس مؤسسان (یا هر اسم دیگری که روی آن بگذاریم) به معنای محل گردهمایی نمایندگان تمام اقشار جامعه جهت تعیین و تصویب قانون اساسی دولت انقلابی جدید است، مجلسی است موقتی که پس از تدوین قانون اساسی منحل می گردد و نقشی در اداره ی سیاست کشور ندارد. همه قبول داریم که وقتی دولت انقلابی طبقه ی کارگر حاکم می شود، طبیعتاً نیاز به قوانین خاص خود دارد و نمی تواند از قوانین دولت سرمایه داری پیشین پیروی کند. این قوانین توسط نمایندگان تمام مردم در تمام نقاط

کشور حتی نمایندگان تکنوکرات‌ها و متخصصان تدوین می‌شود. البته چون طبقه‌ی کارگر اکثریت را دارد، طبیعتاً باید قوانین انقلابی تدوین گردد.

مورد دیگری هم هست که طبقه‌ی کارگر می‌تواند از مجلس مؤسسان برای سرنگونی رژیم کمک بگیرد. بدین ترتیب که در مرحله‌ی بحران انقلابی که رژیم حاکم سرمایه‌داری همچنان مقاومت می‌کند، در صورت ضرورت، می‌توان به همین شکل بالا مجلس مؤسسان را فراخواند تا نمایندگان حقیقی توده‌های عظیم طبقه‌ی کارگر و نمایندگان رژیم حاکم انتخاب شوند و در این مجلس سرنوشت رژیم را به بحث و رأی بگذارند.

این درست است که مجلس مؤسسان در اولین بار در انقلابات دموکراتیک بورژوازی فرانسه پس از برچیدن فنودالیزم شکل گرفت، اما این امر در ذات خود مجلس مؤسسان را بورژوازی نمی‌کند، زیرا آن زمان هم برای تعیین قانون اساسی جدید شکل گرفت. همان طوری که در بالا آمده مهم نیست که شما اسم آن را چه بگذارید، مهم این است که پس از هر انقلابی باید محلی باشد که نمایندگان منتخب مردم گرد هم آمده و قانون اساسی را تعیین کنند. این محل گردهمایی در انقلاب سوسیالیستی برای تدوین قوانین جدید، از تمام اقشار جامعه در سطح کشور شکل می‌گیرد. در این محل گردهمایی یا مجلس مؤسسان، هر فردی می‌تواند لااقل به سه نماینده رأی دهد: نماینده حوزه خود، نماینده حزبی خود و نماینده حرفه یا رشته شغلی خود. پس به سادگی می‌توان دید که مجلس مؤسسان انقلابی، اگر چه در

ظاهر از نظر نام و نقش به مجلس مؤسسان بورژوایی در انقلاب فرانسه شباهت دارد، اما در ماهیت خود دموکراتیک ترین روش تدوین قوانین کشور است. علاوه براین، همه افراد حق انتخاب شدن دارند و تنها شاخص لازم برای صلاحیت در انتخاب شدن، رأی آوردن است. ناگفته نماند که در آزادی تشکل، همه احزاب، حتی احزاب بورژوایی تکنوکرات ها و متخصصان هم حق شکل‌گیری و نمایندگان آنها حق انتخاب شدن و شرکت در مجلس مؤسسان را دارند. در این مجلس مؤسسان چگونگی رسیدن به سوسیالیزم روی میز برای بحث و تبادل نظر و تصویب قوانین آن قرار خواهد گرفت.

تعریف دیکتاتور انقلابی پرولتاریا، شوراهای، مجلس مؤسسان و حزب کمونیست

دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا: حق کنترل و تو با طبقه ی کارگر است برای ممانعت از دسیسه های امپریالیزم و بازگشت سرمایه داری مثل هر گونه خصوصی سازی با سرمایه های کلان، یا ملی کردن تجارت خارجی و بانگ ها و... این هیچ ربطی به ملکان کوچک و تکنوکرات ها و متخصصان ندارد.

شورها: ارگان های قدرت طبقه ی کارگر هستند و همه ی اقشار تحت ستم در سیستم پیشین، حالا حق حضور و دخالت در تعیین سرنوشت اقتصادی، سیاسی و اجتماعی خود را از طریق این شورها در دست دارند.

مجلس مؤسسان: مجلس در اینجا به معنای محل گردهمایی و مؤسسان به معنای تأسیس کنندگان است. آنچه این مجلس تأسیس می‌کند، قوانین جدید و انقلابی است. پس از نوشتن و تأیید و تصویب این قوانین، این مجلس منحل می‌گردد. لذا مجلسی است موقتی و در سیاست کشور نقشی ندارد.

حزب کمونیست: حزب کمونیست در دیکتاتوری انقلابی پرولتاریا در صورت غیاب شوراهای کارگری در بُعد جغرافیائی، رژیم طبقه‌ی کارگر است. یعنی بخشی از دولت است. به آن تا برجیده شدن کل نظام سرمایه داری در سطح جهانی نیاز است. یکی از وظایف دیگر حزب تقویت شوراهای کارگری برای گرفتن قدرت حاکم است، اما این حزب در زمینه‌هایی که شوراها هنوز تقویت نشده‌اند فعالیت می‌کند، مثل سیاست بین‌المللی. اما با منحل شدن کل سیستم اقتصادی سرمایه داری در کل کشورهای جهان، این حزب نقش خود را از دست می‌دهد و به طور طبیعی منحل می‌گردد و کلیه‌ی امور بدست شوراها انجام می‌پذیرد. یکی از مهم‌ترین وظایف حزب گسترش انقلاب در سطح بین‌المللی است.

10 ژانویه 2023

20 دی 1401

آدرس اینترنتی کتابخانه: <http://www.nashr.de>
ایمیل یاشار آذری: yasharazarri@gmail.com
مسئول نشر کارگری سوسیالیستی: یاشار آذری